

... مسئلا چند در بابت ...

نیست اینجا شاعری و تازگی ... هست نظمی تا که گیرد یاد هر کس ...

آنچه بر تو فرض باشد در عبادت یادگیر   ای برادر تا نگردی خار در روز جزا

گر کسی پرسد که اندر مذهب اثنی عشر   اصل ایمان چیست بر گو هشت آمد اصلها

عدل و توحید و نبوت با امامت ای الهی   امر معروف نهی منکر بشنو ای نیکو لقا

پس تولی ای غلامان با علی و آل او   هشتمی باشد تبری از عدوی مرتضی

گر کسی پرسد بناهای مسلمانی چه هست   گو که پنج آمد بناهای مسلمانی ما

روزه و حج و زکوة و دوا الهی   دوستی چارده معصوم بی ریب و ریا

گر کسی پرسد فرایض چیست پیش از هر نماز   گوی ده چیز است بر گویم یکایک را ابیا

اولین باشد طهارت بعد از آن وقت نماز   جای و قبله و جامه حساب فرضها

ستر عورت پاک اعضا و لباس   جای سجده پاک باید داشت گفتم جملها

گر کسی پرسد نجاستها که چند آید بگو   ده بود خون و منی و بول و غایط چیزها

مرده و کافر فقاع و پس شراب و خوک و سگ   نظم کردم جمله را تا گردد آسان بر شما

گر کسی پرسد مطهر چند باشد باز گو   آب و آتش با زمین و آفتاب با ضیا

هست نقصان و زیاده انتقال و انقلاب   استحاله باز اسلام است بی ریب و ریا

گر کسی پرسد که در حال وضو چند است فرض   گو نه چیز است فرض اندر وضوی مقتدا

نیت و پس مقارن دان شستن روی با یک   انگهی رو شستن و جا این دو دستها

مسح سر با مسح پا و حکم ترتیب است   هشتمین باشد موالات و نهم ترتیبها

گر کسی پرسد وضو را آنچه باطل میکند   گو بیا چند است بر گو شش و رای شما

بول و غا

بول و غایط باد معتاد است خواب چشم و گوش — پس زوال عقل و اندک استحاضه الفتی

گر کسی پرسد عددهای نماز روز و شب — گوی برگویم که پنجاه و یک رکعت ترا

هفده فرض و هفده نوفل هفده سنت آمده — بر شمارم بهر تو گر گوش داری سوی ما

فرض پیشین چار و دیگر چار و سه آید شام — فرض خفتن چار فرض صبح آمد دوی ما

سنت آمد هشت پیشین باز عصر هشت زان — جز دوی نشسته نبود در شماره یکدو را

نافله دو صبح و چار شام و هشت شب — دوی شفع و یکی وتر ای بی ریا

گر کسی پرسد که در غسل جنابت چند چیز — فرض باشد گو شش از قول شاه انبیا

هست استبرا و نیت مقارن جزو کل — شستن اعضا و ترتیب الحکم بینا

گر کسی پرسد که غسل از چند واجب میشود — گوی از شش چیز واجب میشود این غسلها

از نفاس و استحاضه از منی و حیض نیز — غسل مرده پنجمین و دست کردن مرده را

گر کسی پرسد جنابت را چه چیز آمد حرام — گوی شش چیز است زنهار از آن دوری نما

دست بردن سوی قرآن و بمسجد در نشستن — دیگر آن باشد که برخوانی عزائم سورها

دست با نام خدا و دست با نام رسول — دست با نام امامان کردن ای یارها

گر کسی پرسد که نیتها چگونه میکنی — غسل اول را چنین کن از سر صدق و صفا

میکنم غسل جنابت رفع میسازم حدث — استباحت للصلوة واجب تقرب با خدا

در نماز ظهر گوید فرض پیشین میکنم — بعد از آن گوید ادا واجب تقرب با خدا

در نماز عصر گوید فرض دیگر میکنم — فرض مغرب میکنم واجب تقرب با خدا

در همه نیت ترا فرض آمد چار چیز — وان تقیه واو واجب تقرب با خدا

گر کسی پرسد تیمم را چگونه میکنی — گوی انگامیکه نبود آب اندر نزد ما

بایدت کردن طلب اندر سه سمت — کوه را یک تیر پرتاب و بیابان دو تا

گر نیابی آب آندم یا ترا عذری بود — مثل سرما یا مرض یا تشنگی یا خوف ها

گر بدل باشد تیمم از وضو نیت بکن — دست زن بر خاک پاک و پس بیفشان دستها

در برابر کیر کفها مسح پیشانی بکن — از کنار زلف بینی خویش تا سرها

بعد دست راست کیر و پشت او را مسح کن — دست چپ مثل دست راست می آور بجا

در بدل باشد تیمم از جنابت بود — دست زن بر خاک و هر دو دست تر بکذر زها

گر کسی پرسد ز تو مهان وارکان نماز — گوی پنج ارکان و سه فعلست آری نیکو لقا

پنج ارکان نیت و تکبیر احرام و قیام — پس رکوعست و سجود ای مؤمن پاکیزه را

انچه افعالست اول باو قرائت که هی — پس سلامست و تشهد گفتن اکنون با ثنا

گر کسی پرسد چه بکذاری تو در کعبه نماز — چند فرض آری بجا گو شصت و چار ای یار با

روایت شده در کتاب تفسیر المعانی از ابی عبدالله علیه السلام که من قرء القران

برایه فاصاب لم یوجر وان اخطأ فکان اسم علیه

یعنی کسیکه قرانرا برای خود بخواند از غیر انکه بشنود از استاد

کامل و از قاری درست بر سبیل اتفاق بخواند جزائی بر ان عمل

مترتب نشود و اگر غلط بخواند آثم و گناهکار باشد — بسم الله الرحمن الرحیم

نام کتاب ...... رساله وقوف ......

مؤلف متن ...... محشی ......

شارح ...... مترجم ......

تاریخ تحریر ...... نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۷

جزء کتب [illegible] زبان فارسی عدد اوراق ۸+۲

طول ...... عرض ...... شماره عمومی ۲۳۹۴۶

~~وقفی~~ / خریداری [illegible] تاریخ وقف / خریداری فروردین ۱۳۳۷

ملاحظات ...... [illegible]

ضمیمه ۸ برگ نامه در تاویل آیه و ابتغوا الیه الوسیله و فی انفسهم

و سؤال وجواب اعرابی با پیامبر اکرم ص و متفرقات دیگر.

در سوره الانعام ... موضعست بعد ... انبیاءهم

بریئ مما تشرکون م ان کنتم تعلمون م

در همه نیت ترا فرض آمد چار چیز		وان تقیه داد او اجب تقرب با خدا

گر کسی پرسد تیمم را چگونه میکنی		گوی هنگامیکه نبود آب اندر نزد ما

بایدت کردن طلب اندر بیابان تا		کوه را یک تیر پرتاب و بیابان دو تا

گر نیابی آب آندم یا تراعذری بود		مثل سرما یا مرض یا تشنگی یا خوف جا

گر بدل باشد تیمم از وضو نیت بکن		دست زن بر خاک پاک و پس بیفشان دستها

در برابر گیر کفها مسح پیشانی بکن		از کنار طرف بینی خویش بسا

بهند دست راست گیر و پشت او را مسح کن		دست چپ مثل دست راست می آور بجا

در بدل باشد تیمم از جنابت یا بدی		دست زن بر خاک و هر دو دست بیکدیگر رسا

گر کسی پرسد ز تو پنهان و ارکان نماز		گوی پنج ارکان و سه فعلست ای نیکو لقا

پنج ارکان نیت و تکبیر احرام و قیام		پس رکوعست و سجود ای مومن با کبریا

انچه افعالست اول با قرائت آگهی		پس سلامست و تشهد گفتن اکنون با ثنا

گر کسی پرسد چه بگذاری تو در رکعت نماز		چند فرض آری بجا گو شصت و چار ای یار ما

روایت شده در کتاب تفسیر المعانی از ابی عبد الله علیه السلام که من قرء القرآن

برایه فاصاب لم یوجر وان اخطأ فکان اسمه علیه

یعنی کسیکه قرانرا برای خود بخواند از غیر آنکه بشنود از استاد

کامل و از قاری درست بر سبیل اتفاق بخواند جزائی بر آن عمل

مترتب نشود و اگر غلط بخواند آثم و گناهکار باشد		بسم الله الرحمن الرحیم

برنا

بدانکه وقف لازم که در قرآن مجید واقعست بیان کرده خواهد شد و
علامتش میم و در آنجا لازمست وقف کردن که اگر وقف
نکنی تغییر در معنی پیدا شود و کلام فایده ندهد وقف لازم در قرآن
در هفتاد و نه موضعست در سوره بقره هشت موضع است
وماهم بمؤمنین م اراد الله بهذا مثلاً م انك اذاً
لمن الظالمين م ويسخرون من الذين امنوا م الم تر الی
الذين امنوا م الم تر الى الملأ من بني اسرائيل من بعد موسى
تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض م ان اتاه الله
الملك م سورة ال عمران سه جا وقف است وما يعلم
تاويله الا الله م لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
ونحن اغنياء م سورة النساء وقف لازمست شيطان
مريداً لعنة الله م سبحانه ان يكون له ولد م
سورة المائده شش موضعست ان تعبدوا ادم بالحق م
امنوا اليهود والنصارى اولياء م ولعنوا بما
قالوا م ان الله ثالث ثلاثة م وعلى والدتك م
در سورة الانعام سه موضعست يعرفون ابناءهم م
بريئ مما تشركون م ان كنتم تعلمون م

سورة الاعراف سه جا لازمست والی ثمود اخاهم صالحاً م

ولا یهدیهم بطشا سلام کانت حاضرة البحر م

سورة الانفال وقف لازم نیست سورة التوبه دو جا وقف

لازمست بعضهم من بعض م بعضهم اولیاء بعض م

در یونس دو جا ولا یحزنک قولهم م واتل علیهم نبأ

نوح م هود دو جا من دون الله اولیاء م والی

اخاهم صالحا م یوسف و ابراهیم و رعد وقف نیست

حجر دو وقف لازمست عن ضیف ابراهیم م فانتقمنا

منهم م نحل یکجا وقف لازمست ولاجر الاخرة

اکبر م سوره بنی اسرائیل دو جا وقف لازمست وان عدتم

عدنا م انا ارسلناك الا مبشرا و نذیرا م در کهف

وقف نیست و در مریم سه جا وقف لازمست واذکر

فی الکتاب مریم الی جهنم وردا م عبد الرحمن عهدا م

طه دو جا حدیث موسی م علی عینی م در انبیاء و حج وقف

نیست سورة المؤمنون دو جا لازمست صلاتهم یحافظون م

من نخیل واعناب م سورة النور یکجا لازمست علی عورات

النساء م در فرقان وقف لازم نیست در شعرا یکجا لازمست

دو

واتل علیهم نبأ ابراهیم م در نمل وقف نیست
قصص یکجا لازمست الهٰا آخر م عنکبوت سه جا
فا من اله لوط م لبیت العنکبوت م لهی
الحیوان م از روم تا ملائکه وقف نیست در یس سه
وقف است اصحاب القریه م من مرقدنا هـ
فلا یحزنک قولهم م صافیات یکجا وقف است
وان من شیعته لابراهیم م زمر دوجا وقف لازمست
من دونه اولیاء م ولعذاب الاخرة اکبر م
سجده وعسق وقف نیست زخرف یکجا لازمست وما
بینهما م مجنون م انکم عائدون م از جاثیه تا ق
وقف نیست والذاریات یکجا لازمست ابراهیم
المکرمین م والطور دو وقف است وقف لازمست
فی خوضهم یلعبون م اله غیر الله م در نجم وقف
لازم نیست در قمر دو وقف لازمست فتول عنهم ام
فی ضلال وسعر م الرحمن سه جا لازمست یعرف
المجرمون م از اذا وقعت تا حشر وقف نیست در نون
سه وقف لازمست ولعذاب الاخرة اکبر م

کصاحب الحوت م انه لمجنون م الحاقه و معارج وقف
نیست نوح یکجا وقف است اذا جاء لا یأخر م ارحن
تا عمه وقف نیست النازعات ته وقف است امرء آ
خاشعا م موسیٰ م عبس یکو وقف لازمست فمن شاء
ذکره م اذا الشمس کورت تا سورة الاعلی وقف نیست
الغاشیه یکجا وقفست فیها عین جاریة م الفجر
لازم نیست البلد یکجا لازمست از والشمس تا آخر قرآن
وقف لازم نیست بحکم وایاتنا فی الافاق
وفی انفسهم یعنی آنچه در آفاق هست در نفس هست
وجود آدمی نیز بدین نحو است حمل سر ثور گردن
سرطان پستان اسد سینه سنبله روده میزان ناف
عقرب ذکر قوس ران جدی زانو دلو ساق حوت
کف پای و دیگر هفت ستاره که در دوازده برجست چنانکه
خورشید دل مشتری جگر قمر شش زهره گرده مریخ زهره
زحل سپرز عطارد دماغ و دیگر هر سالی سیصد و شصت
شش روز هست و آدمی نیز سیصد و شصت و شش پاره
گوشت هست و چهار صد و چهار صد و چهار پاره استخوان است

بدانکه مویهای تو مثال درختانست و پنجهای تو مثال ریشه است
ورگهای تو مثال جویهاست و پشت تو مثال کوهست
و شکم تو مثال دریاست و آواز تو مثال رعداست و خنده تو
مثال برق است و اخلاق تو مثال چهار فصلست بدانکه
عقل در سراست و حیا در چشم است و فهم در گوش است
و علم در سینه است و فکر در دلست بدانکه چشم از جگر آب
میخورد از این جهة شور است و گوش از زهره آب میخورد
از این جهة تلخست بینی از شش آب میخورد از این جهة گنده است
دهن از دل آب میخورد از این جهة شیرین است و پادشاه
عالمیان هفت فلک آفریده در هر فلکی کوکبها نصب کرده
در وجود آدمی نیز هفت طبقه است بحکم طبقاً عن طبق
بدانکه در طبقهٔ اول ماهست در دویم عطارد است در
سیم زهره است در چهارم آفتابست در پنجم مریخ است در ششم
مشتریست در هفتم زحل بدانکه زبده خاک در نبات است
و زبدهٔ نبات حیوانست و زبده حیوان انسانست و زبده
انسان کاملست و آن چهار روحست و هر روحی زنده است
ویسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی

وروح بدو نفخه زنده است ونفخنا فيه من روحي بدانکه
روح ملکی قدسی را گویند وادراشمولاتست وروح نباتی
صورتست مثال لشکر وروح حیوانی زجاجست وروح انسانی
دردلست مثال فتیله وروح قدسی درروح قدسی که دردماغست
روغنی است از لطاف چون انسانی بملکی پیوست نور علی نور
میشود والله اعلم بالصواب روایتست که روزی اعرابی
بخدمت حضرت رسول صلعم آمد وعرض کرد یا رسول الله از راه دور
می آیم ونمیشود که همیشه در ملازمت شما باشم سوالی چند دارم میخواهم
که جواب آنها از شما بشنوم وبدان عمل کنم فرمود بگو عرض کرد میخواهم
معیشت من نیکو شود حضرت فرمود که شکر خدای تعالی بسیار کن
وبه نعمتهای او شاکر باش گفت میخواهم بدانم که توبه من قبولست یا نه
حضرت فرمود از گناهیکه کرده دل خود را پشیمان داری توبه تو
قبولست گفت میخواهم که جان کندن بر من آسان شود حضرت
فرمود تن خود را از ناپاکها دار عرض کرد میخواهم که بدانم خشم خدای تعالی
به چه چیز دور شود وکدام عمل او را باز میدارد فرمود ذکر بسیار از
خوف خدای تعالی وخشم فرو خوردن گفت میخواهم فردای قیامت
از حوض کوثر آب خورم فرمود تشنگان را سیراب کن گفت میخواهم

کدام

که مال زیاده شود حضرت فرمود زکوة مال خود را بده گفت
میخواهم که همیشه در امانت خدای تعالی باشم فرمود که نماز را بوقت
بگذار و تعظیم ادا کن گفت میخواهم از همه عالم بهتر باشم حضرت
فرمود که منفعت رسان باش بر همه خلق گفت میخواهم
که معیشت فراخ باشد حضرت فرمود هر چه بخود روا داری
بر دیگران نیز روا دار گفت میخواهم با همه کس دوست باشم
حضرت فرمود طمع از دل بیرون کن گفت میخواهم که از خاصان
خدای تعالی باشم فرمود که قرآن بسیار بخوان گفت نمیدانم
فرمود قرآن خوان را دوست دار گفت میخواهم که آزادترین
مردم باشم فرمود توکل بر حضرت حق کن گفت میخواهم که از همه
کس عمر من درازتر باشد فرمود که با خویشان خود مشفق و مهربان
باش گفت میخواهم که برحمت خدا نزدیک باشم فرمود که حق پدر و مادر
نگاه دار گفت میخواهم روزی من از جائی برسد که در گمان من
نیست فرمود که همیشه با طهارت باش گفت میخواهم که حق تعالی
مرا از شفاعت تو روزی کند فرمود که غریبان و مسکینان را
دوست دار گفت میخواهم که در جهاد با تو همراه باشم فرمود که با
نفس خود در جنگ باش گفت میخواهم که آتش دوزخ را نشنوم

[illegible]

فرمود که بر مومنان خشمگین مباش گفت بخواهم

[illegible]

و خون استحاضه زرد و تنک و سرد میباشد و آن سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره اما قلیله آنست که خون بر روی پنبه باشد و فرو نرود و برای هر نماز وضو بسازد و پنبه را عوض کند و متوسطه آنست که خون در پنبه فرو رود و از آن طرف بیرون نیاید و یک غسل برای نماز صبح بکند و از برای هر نماز وضو بسازد و کثیره آنست که خون از پنبه بگذرد و سیلان کند سه غسل کند یکی از برای نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی از برای نماز شام و خفتن و از برای هر نماز وضو بسازد و خون حیض اکثر اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبو میباشد و از طرف چپ می آید و تا زن

نه ساله نشود خونیکه می بیند خون حیض نیست و اگر بعد از

[illegible]

٤٢

١٥ وط و ملفوظ

سعیدا ساز

حروف الالام

الصمد

[illegible]

٤٣ خربين فليستمع اعطي اجر الحاملين وخامل المسك رايحته تكفيه ورب حامل نقيه ليس بفقيه ورب حامل فقه الي من هو افقه ورب سامع افهم ممن يتفوه وفي الثانية فقد جئتكم بشي مبين من عين هدي ويقين وانا لكم ناصح امين ثم من احكمت له هذه المعارف وحققت لديه هذه الحقايق خلص من الشبهة والشكوك وحصل له عن المعاقد الفكوك وجمع له بين الاضداد وتخلص من المراء واللدد وانقضت عنده الاراء مع كثرة شعبها المتباعدة والتامت لديه الاهواء مع شدة اختلافاتها البارده انها يكشف عن وجه الحق في المذهب والاراء عن وجه الباطل لان فيها اصابة بالكل تارة ويلذ به اخري فانما ايست الا بجرد القال والقيل كقصة العميان والفيل الا ان تلك كانت لفقد البصر وقلة التحصيل وهذه بتعويد الجهل بالتاويل وحسبنا الله ونعم الوكيل

طلب اي عاشقان رفتار طرب اي نيكوا
ن شرين كار تاكي ازخانه هر ره صحرا تاكي
از كعبه هر ره خانه در نهان شاهدي ما فار
[illegible]

او دامن دوست بعد ازاین کوش ما و
ملقه یار اکرچه کر و بیان ملا اعلی در مقام
ودنوت متوقفند و مقربان حضرت علیا
بقصور ما عرفناك معترف و کرتیه لا تدرکه
لا بصار هر بینا را شامل است و نص
ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن
الابصار داننده هر بینا و عاقل اما شیر
مردان بیشه ولایت دم از لم اعبد ربا لم اره
میزنند و قدم برجاده لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا میدارند بلی بکنه حقیقت راهی
نیست و جز او زاد کانه زین که او محیط
است بهمه چیز بس بحال چیزی نتواند رسید
یا درك چیزی با حاطه ان صورت بندد
فانا لا یحیطون به علما عنقا شکار کس نشود
دام باز کیر کاینجا همیشه باد بدست دام را
فدع عنك بحا ضل فیه السوانع در این
ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد
تخته بر کنار اما باعتبار تجلی در مظاهر
اسماء و صفات در هر موجودی روئی
دارد و در هر ذره ای جلوه مینماید فاینما
تولوا فثم وجه الله و لو انکم اولیتم بحبل

الی الارض السفلی لهبط علی الله وان تجلی
همه راهست لیکن خواص میدانند که
چه میبینند ولهذا میگویند ما رایت شیئا
الا ورایت الله قبله او معه دلی که معرفت
نور وصفا دید بهر چیزی که دید اول خدا
دید هر که مینگرم صورت تو می بینم
از این میان همه در چشم من تو میائی
وعوام نمیدانند که چه می بینند و
لهذا الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا
انه بکل شئ محیط [illegible] و
خواهیم رسید رسید [illegible]
رسیده باشی دوست [illegible] یکتر از من
باتست وین عجبتر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست
در کنار من و من مهجورم قال الله
سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف
بربک انه علی کل شئ شهید قیل یعنی
سانجل بصیرتهم بنور توفیقی وهدایی
یشاهدونی بها فی مظاهری الافاقیة
والانفسیة مشاهدة عین حتی یتبین

لم انه ليس فى الافاق ولا فى الانفس الا انا وصفاتى و
اسمائى وانا الاول والاخر والظاهر والباطن ثم اكده
بقوله اولم يكف على سبيل التعجب قال امير المؤمنين ع
ان الله تجلى لعباده من غير ان راوه واراهم نفسه
من غير ان يتجلى لهم قوله تجلى لعباده اى اظهر ذاته فى
مرآة كل شئ بحيث يمكن ان يرى رؤية عيان من غير
ان راوه بهذه التجلى رؤية عيان لعدم معرفتهم با
الاشياء من حيث مظهريتها له وانه عين ذاته الظا
هرة فيها اراهم نفسه اى اظهرها لهم فى ايات الافاق
والانفس من حيث انها شواهد ظاهرة له ودلايل
باهرة عليه فراوه رؤية علم وعرفان من غير ان
يتجلى لهم من غير ان يظهر ذاته فيها عيانا بحيث
يعرفون انها مظاهر له ومرايا لذاته وانه الظاهر
فيها بذاته وقال سيد الشهداء الحسين ابن على ع فى دعاء
عرفه كيف يستدل عليك بما هو فى وجوده مفتقر
اليك ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى
تكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل
تدل عليك ومتى بعدت حتى تكون الاثار هى التى
توصل اليك عميت عين لا تراك ولا تزال عليها
رقيبا وخسرت صفقة عبد لم تجعل له نصيبا وقال
ايضا تعرفت لكل شئ فما جهلك شئ وقال تعرفت

من حبك

الى

الی فی کل شیء فوا بنت ظاهر فی کل شیء
فانت الظاهر لکل شیء وروی الشیخ الصدوق
محمد بن علی ابن بابویه القمی فی کتاب التوحید
باسناده عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله اخبرنی
عن الله عز وجل هل یراه المومنون یوم القیمة قال نعم
وقد راوه قبل یوم القیمة فقلت متی قال حین قال
الست بربکم قالوا بلی ثم سکت ساعة ثم قال وان المومنین
لیرونه فی الدنیا قبل یوم القیمة الست تراه فی وقتک
هذا قال ابو بصیر فقلت له جعلت فداک فاحدث
حدث بهذا عنک فقال لا فانک اذا حدثت به فانکره
منکر جاهل بمعنی ما نقول ثم قدر ان ذلک تشبیه
کفر ولیست الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعین تعالی الله
عما یصفه المشبهون والملحدون وباسناده عن الکاظم
ع قال لیس بینه وبین خلقه حجاب غیر خلقه احتجب
بغیر حجاب محجوب واستتر بغیر ستر مستور
از فریب نقش نتوان خامه نقاش دید ورنه
در این سقف زنگاری یکی درکار هست قال
بعض اهل المعرفة ان العالم غیب لم یظهر قط وا
لحق تعالی هو الظاهر ما غاب قط والناس
فی هذه المسئلة علی عکس الصواب فیقولون العالم ظا
هر والحق تعالی غیب فهم بهذا الاعتبار فی مقتضی

هذا الشرك كلهم عبيد السوء وقد عافى الله ه
بعض عبيده عن هذا الداء بر افکن پرده تا معلوم
کردد که یاران دیگری را می پرستند ولی هر ذره
که از خانه بصحرا شود صورت افتاب بیند اما نمیدا
ند که چه می بیند ظ چندین هزار ذره سراسیمه مید
وند و از افتاب غافل از ان که افتاب چیست وقتی
ماهیان جمع شدند وگفتند چند گاه است که ما
حکایت اب میشنویم ومیگویند حیات ما از ا
بست و هرگز اب را ندیدیم بعضی شنیده بودند که
در فلان دریا ماهی است دانا و اب را دیده گفتند
پیش او رویم تا اب را بما نماید چون باو رسیدند و
پرسیدند گفت شما غریب جهلی بمن نشان بدهید
تا من اب را بشما نمایم قسم با دوست ما نشسته که ای
دوست دوست کو کو همی زنیم زمتنی بگو دوست
بسالها دل طلب جام جم از ما میکرد وانچه خود
داشت ز بیگانه تمنا میکرد گوهری کز صدف کون
ومکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا
میکرد بیدلی در همه احوال خدا با او بود
و او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد ۲ بد دیده
دیده میباید درخویش طمع بریده میباید
تو دیده نداری که به بینی او را ورنه همه

اودست دیده مینه

اوست دیده میباید

طالبان تصور
حقیقت ذاتش بود باش و یحذرکم الله نفسه
میرانند تا طلب محال نکنند تفکروا فی آلاء
الله ولا تفکروا فی الله فانکم لن تقدروا قدره
زبان بکام خموشی کشیم دم نزنیم چه جای نطق
تصور در او نمی‌گنجد و عاشقان وصول
حضرتوا بمقام والی الله المصیر میرسانند
تا در خلوت خانهٔ حق الیقین بیاسایند
من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت
نظم هله عاشقان بشارت که نماند این
جدائی برسد زمان دولت بکند خدا خدا
و شک نیست که تصور شیء غیر تصور د
حقیقت آن شیء است من نمیدانم چه درجه
فنی این قدر دانم که درجان منتی دو
از استبعید اذا بلغ الکلام الی الله ترهیب
فامسکوا ترهیب کردند و نزدیکان از تقریب
من عرف نفسه فقد عرف ربه ترغیب نمودند
از محکم لیس کمثله شیء حیرت افزودند و از
تشبیه متشابه و هو السمیع البصیر دلالت نمود
از تنزیه لیس له مکان یحوبه حیران کردند و

از آن شید اینما تولوا فثم وجه الله کار آسان
کرده از آن لباس کل ما متن بموه باو هامکم
فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم
مردود الیکم محروم سلخت و این را
بر جای فی جنب ان عرف نو لخت از آن اینا
ز بانه ما للتراب و رب الارباب در آن اندخت
و این در اشانه و هو معکم اینما کنتم ه
مطمئنین مسرور ساخت اولئك ینادون
من مکان بعید و نحن اقرب الیه من حبل
الورید بیک آنکه از خطاب و ما اوتیتم من
العلم الا قلیلا سر باز نیفتد اشنا با آن اینشا
رت و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا اسل
فراز کرده و حقا نان آسد علیکم بدین العجایب
و در شان اینان فرموده ان من العلم کهیئة
المکنون لا یعلمه الا اهل المعرفة بالله و
قال امیر المؤمنین اندمجت علی مکنون علم
لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیة فی
الطوی البعیدة و قال عم مشیرا الی صدره
ان ههنا لعلما جما لو اصبت له حملة و قال
سید العابدین لو علم ابو ذر ما فی قلب
سلمان لقتله و قال عم انی لاکتم من

علمی

علی جواهره کیلا یری الحق نوجهل فیفتنا وقد
تقدم فی هذا ابوحسن الی الحسین ووصی
قبله نسنا یارب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی
انت ممن تعبد الوثنا ولا ستحل رجال مسلمون دمی
یرون اقبح ما یونه حسنا

هستی او ظاهرتر از هستی سایر
اشیاست زیرا که هستی او حقیقی وجود پیدا
وهستی سایر اشیا مجازی وهویدا چنانکه میفرماید
الله نور السموات والارض چه نور چیزی گویند که
پیدا و پیدا کننده سایر اشیا باشد همه عالم نور اوست پیدا
گشته او گرد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان
بنور شمع جوید در بیابان اشیا بی هستی عدم محض اند
ومبدا دراک همه هستی است هم از جانب مدرک وهم از جانب
مدرک وهرچه را ادراک کنی اول هستی مدرک شود واگر
چه از ادراک این معنی غافل باشد وازنهایت
ظهور مخفی ماند ادراک مبصرات واسطه نور دیگر
چون شعاع صورت نبندد با آنکه شعاع از غایت
ظهور در آنحالت غیر مرئی مینماید تا طائفه ا
نکار آن نموده میکشد نوریکه واسطه ادراک شعاع
بران قیاس باید کرد نور علی نور یهدی الله
لنوره من یشاء قال بعض العلماء لا تعجب من ا

اختفاء شيء بسبب ظهوره فان الاشياء انما
تستبان باضدادها وما عم وجوده حتى لا ضد له
عسر ادراكه فلو اختلفت الاشياء فدل بعضها
على الله تعالى دون بعض ادركت التفرقة على قرب
ولما اشتركت في الدلالة على نسق واحد اشكل
الامر ومثاله نور الشمس المشرق على الارض فانا
نعلم انه عرض من الاعراض يحدث في الارض
ويزول عند غيبة الشمس فلو كانت
الشمس دائمة الاشراق لا غروب لها لكنا
نظن انه لا هيئة في الاجسام الا الوانها وهي
السواد والبياض وغيرهما فانا لا نشاهد في الاسود
الا السواد وفي الابيض الا البياض فاما
الضوء فلا ندركه وحده لكنه لما
غابت الشمس واظلمت المواضع ادركنا تفرقة
بين الحالين فعلمنا ان الاجسام قد استضاءت
بضوء واتصفت بصفة فارقتها عند الغروب
فعرفنا وجود النور بعدمه وما كنا نطلع
عليه لولا عدمه الا بعسر شديد وذلك لما
شاهدنا الاجسام متشابهة غير مختلفة
في الظلام والنور هذا مع ان النور اظهر
المحسوسات اذ هو ظاهر في نفسه وهو مظهر

لغيره فانظر

تافيه ورب حامل فقيه ليس بفقيه ورب حامل
فقه الى من هو افقه ورب جنابنل سامعا فهم ممن
يفهوه وفي الثانية فقد جئتكم بشيء مبين
من عين هدى ويقين وانا لكم ناصح امين ثم
من احكمت له هذه المعارف وحققت لديه هذه الحقا
يق تخلص من الشبهة والشكوك وحصل له عن المعا
قد انفكوك وجمع له بين الاضداد وتخلص عن المراء
والمداد واتفقت عنده الاراء مع كثرة شعبها
وتباينها والتنافت فيه الاهواء مع شدة اختلافها
ما البارعة اذ يها يكثر وجه للحق في المذاهب
لاراء ومن جعل البطلان فيها فيعرف بالتحقيقات
ويكذب بها خفية انها الينا الاجر لتلك القتيل
تقضت العميا وغسل الالات تلك كانت نفقد البصر
وتلك التحصيل دهاليز لفقد البصيرة والعمل بالتا
ويل وحسبنا الله ونعم الوكيل
طلبای عاشقان خوش رفتار طرب ای نکوان
شیرین کار تا یکی از خانه من ره صحرا تا یکی از کعبه من ره خمار
در جهان شاهدی وما فارغ در قدح جرعی وما هوشیار
این رسن دست یاو در خی دوست بعد از این گوش ما و حلقه یار
گرچه گروبیان ملا اعلی در مقام لو دنوت
متوقف اند و مقربان حضرت علیا بقصور

ما عرفناك

ما عرفناك حق معرفتك و کو بیدلاند رکه لا تدرکه الابصار هر بیننده را
متامل است و نص ان الله احتجب عن العقول
کما احتجب عن الابصار راشنیده هر بیننده و
عاقل اما شیرمردان بیشه ولایت دم از لمر
اعبد ربا لم اره میزنند و قدم بر جاده لو کشف
الغطا ما ازددت یقینا میدارند بلی بکنه
حقیقت راهی نیست و جز لال و گنگ و آگاه نیز نی را
که او محیط است بهمه چیز بر محاط بچیزی نتوانند
شد و ادراک چیزی بی احاطه بآن صورت نبندد
فاذاً لا یحیطون به علما عنقا شکار کس نشود دام باز گیر
کانجا همیشه باد بدست است دام را فدع عنك بحرا
ضل فیه السوابح در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا
نشد تخته بر کنار اما باعتبار تجلی در مظاهر اسماء
و صفات در هر موجودی روی دارد و در هر
رائی جلوه مینماید فاینما تولوا فثم وجه الله و لو
انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله
وان تجلی بهمه هست لیکن خواص میدانند که
چه می بینند و لهذا میگویند ما رایت شیئا
الا و رایت الله قبله و معه ولی کز معرفت نور صفا دید
بهر چیزی که دید اول خدا دید بهر که مینگرم صورت تو می بینم از این
میان همه در چشم تو می آید و عوام نمیدانند که چه





